

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

چون بحث در بیع فضولی بود و ادله‌ی بطلان بیع فضولی را متعرض شدیم دیگر برای اینکه انسجام بحث بشود یک مقداری از اول آن ادله‌ی بطلان به اصطلاح می‌خوانیم که بحث به اصطلاح ارتباط پیدا نکند. مرحوم شیخ انصاری بعد از اینکه مبحث ادله‌ی صحت را آوردند و به روایات متعددی در این جهت تمسک کردند و قاعده، بله بعد از صفحه‌ی ۳۶۴ و احتج للبطلان بالأدلة الأربعة عده‌ای از مشایخ بزرگ چه در اهل سنت چه در میان شیعه من جمله استاد خود مرحوم شیخ انصاری مرحوم نراقی هم قائل به بطلان به عقد فضولی بودند در همین کتاب مستند الشیعة از کسانی که فائزاند استاد خود ایشان استاد خود شیخ انصاری قائل به بطلان عقد فضولی هستند.

البته عرض کردم کرارا مرارا عمده‌ای که در ذهن آقایان بوده لا تبع ما لیس عندک است عمده‌اش آن است حالا به بقیه هم تمسک شده لکن عمده‌ی اساس مطلب لا تبع ما لیس عندک است که حضرت فرمودند.

ایشان بالأدلة الأربعة أما الكتاب فقوله تعالى لا تأكلوا أموالكم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجارةً عن تراض، این بحثی که در اینجا کردند خوب مفصل است که آیا این استثناء متصل است یا منقطع است گفتند استثناء منقطع است و استثناء منقطع هم دلالت بر حصر نمی‌کند، ایشان دارد دل ایشان به دو راه وارد شده یکی به مفهوم حصر بنا بر اینکه انقطاع و اتصال ربطی به حصر نداشته باشد یکی هم در سیاق تحدید، این یعنی اگر مفهوم حصر را نگیریم می‌توانیم به اصطلاح مفهوم وصف بگیریم تجارةً عن تراض و توضیح نداده حالا که چطور حالا من در خلال بحث توضیحش را حالا سابقا هم عرض کردیم تکرارش نمی‌خواهیم بکنیم.

یک اصطلاحی است که آقایان مفهوم وصف را قائل نیستند قائلان مفهوم شرط را غالباً قائلند مفهوم وصف را قائل نیستند و ما توضیحاتش را عرض کردیم آقای خوئی یک نحوی مفهوم وصف را به یک نحوی قبول می‌کند به یک نحوی نه دل علی ارتفاع سنخ حکم شخص حکم این را یک جوری قبول می‌کند.

به هر حال حق این است که مفهوم وصف ثابت نیست مفهوم شرط هم ثابت است و عرض کردیم حالا آقایان بحث‌هایی کردند که چطوری می‌شود نمی‌دانم کذا می‌شود حصر چیز باشد ملازمه باشد مثلاً کذا باشد آنهایی که در کتاب کفایه آمده چهار تا شرط سه تا شرط برای اخذ مفهوم، ما عرض کردیم اعتبار در باب به اصطلاح...

اولاً در مفهوم شرط که اولاً در حرف إن که دلالت بر مفهوم بکند عرض کردیم پنج مبنا مطرح است آن که الان بیشتر کتب اصولی ما متعرض می شوند بحث را به ملازمه انداختند از باب ملازمه اما آن که انسان در کلمات اصولیین قدیم بیشتر می بیند مخصوصاً اهل سنت بحث لفظی است بحث ملازمه نیست بحث ملازمه عقلی نیست .

یعنی اصولاً إن در لغت عرب برای دو معنا وصف شده هم ثبوت عند الثبوت هم انتفاع عند الانتفاع ، اگر در زبان فارسی دو معنا دارد اگر زید آمد اکرامش بکند این معنایش این است که اگر آمد اکرام اگر نیامد اکرام نکن ، نه شخص حکم الان آن شخص حکم با انتفاء موضوع شخص حکم هم منتفی است ، الان دیگر به نظرم وارد این بحث نشویم چون می ترسم باز خیلی از بحث خارج بشویم تا از بحث لفظی بگیرد تا عقلی بگیرد تا اصل عملی چون بعضی ها مفهوم را با اصل عملی ثابت کردند خوب دقت کنید ، چون اینها نیامده در کتاب های متعارف ما که الان در حوزه ها خوانده می شود الان نیامده من بعضی وقت ها بعضی مطالب را می گویم چون نیامده آقایان می خواهند مراجعه کنند جای دیگر آمده مراد ما از اصل عملی این است که اگر زید نیامد اکرامش نکنیم یا نه اگر شک کردیم اصالة البرائة جاری بشود. همان نتیجه اش مفهوم است عدم الاکرام عند عدم المجيء لکن معلوم شد با اصالة البرائة .

چون این قول هم داریم که تمسک به اصل عملی شد در باب مفهوم تمسک شده به اصل عدمی به اصالت به اصول عدمیه به اصطلاح به اصول عملیه تمسک شده .

به هر حال فقط این را دارند که اگر در مقام تحدید باشد تحدید با حاء یعنی بیان ناظر به هر دو به حدود مطلب باشد در این جور جاها مفهوم دارد وصف مفهوم دارد و عرض کردیم انصافاً این مطلب ، مطلب درستی است و اصولاً متون قانونی این طورند یعنی متون قانونی اگر یک لفظی را به کار می برند دقت دارند در الفاظ .

نمی دانم برای شما عرض کردم الان در بعضی از معاهدات بین المللی که من نگاه می کنم کنوانسیون ها حتی روی یک لفظش چند جور نوشتند تا یک لفظ خاصی را انتخاب کردند خیلی که این مثلاً دارای این شمول باشد دارای این خصوصیت باشد و گاهی هم حتی در بعضی از معاهدات که اخیراً همین برجام هم شد یک لفظش محل اشکال شد که این ترجمه ی به فارسی شده این مثلاً بد جوری ترجمه شده است . یعنی انصافاً در سیاق تحدید در قوانین الان متعارف این است در قراردادها در آن جا هایی که دقت خیلی زیادی به کار می برند که الفاظ کاملاً کاملاً دقیق انتخاب می شود ، خیلی دقیق و با دقت انتخاب می شود انصافاً در آن جا مفهوم را می شود اثبات کرد .

لذا ایشان یا مفهوم حصر گرفته مشکل مفهوم حصر چون استثناء را منقطع گرفتند سیاق تحدید مفهوم وصف است که تجارت عن تراض باشد و تراضی را ایشان سیاق تحدید را خیلی توضیح نداده به این معنا که این طور معلوم می شود تجارت در وقتی که واقع می شود تراضی باشد خوب دقت کنید ، چون خود ایشان دارد علی أنّ غیر التجارة غیر تراض و تجارة لا عن تراض غیر مبیح توضیح نداده توضیح کافی نداده من این توضیحش را عرض بکنم .

عرض کردیم در زبان عرب یک خصلتی دارد که خیلی خصوصیات را با هیأت بیان می کند پسوند و پیشوند مثل زبان فارسی و انگلیسی نیست ما هیأت بیان می کنیم ، آن وقت این این طوری است مثلا من باب مثال اعرض ، اعرض را در یک جایی می گیرند که یک کسی از یک چیزی رو کرد ، یعارض را در جایی دیگری می گیرند باب مفاعله ، یتعارض را باب دیگری می گیرند باب تعارض .

مثلا أعان یعنی کمک کرد ، اصطلاحا اعان همان مقدمه است فعل مقدمه ، اصطلاح فرق دارد بین بحث مقدمه با بحث اعانهی بر اثم اعانهی بر خیرات بر بر و تقوی فرقی این است که مقدمه ای که بحثی که آقایان می کردند در مقدمه فعل خود انسان است مراد از مقدمه ای واجب و مقدمه ای حرام در اعانه مراد فعل غیر است .

اگر شما مقدمات فعل خودتان را ایجاد کردید این بحث مقدمه است و این چقدر اصولیین ما دقت داشتند بحث مقدمه ای حرام را در اصول آوردند بحث اعانهی بر اثم را در قواعد فقهیه آوردند نه در مسائل فقهی و نه در مسائل اصولی . چون یک برزخی ما بین مسائل فقهی و اصولی درست کردند اسمش را قواعد فقهیه گذاشتند که اهل سنت غالبا به آن اشباح و نظائر می گویند این اعانهی بر اثم این هم جزو به قول امروزی ها مشق شب ، این یکی را جزو با اینکه به حسب ظاهر اعانهی بر اثم با مقدمه ای بر حرام یکی است غایت ما هناک مقدمه ای حرام شما سوار ماشین بشوید بروید یک جا مثلا نستجیر بالله ارتکاب حرام بکنید اعانهی بر اثم ماشین برای کسی تهیه بکنید برود حرام انجام بدهد فرقی این است دیگر اگر مقدمه ای فعل خودتان بود مقدمه ای حرام است اگر برای فعل حرام از دیگری بود اعانهی بر اثم است .

آن وقت اعانه یک اسم است یک معنی است أعان علی کذا ، یکی هم عاونه علی کذا یکی هم تعاون این جا باب تفاعل آورده عرض کردیم اگر ما قبول بکنیم که باب مفاعله و باب تفاعل هر دو به معنای صدور فعل عن طرفین چون خودش هم بحث دارد در بحث لا ضرر متعرض شدیم دیگر صحبت های طولانی اش را اینجا نمی خواهیم بکنیم ، اگر قبول کردیم که این دو تا با هم دیگر فرق دارد فرق اساسی اش را هم به این بگذاریم اگر فعل طرفینی است اما از یکی صادر می شود دیگری جواب می دهد باز از یکی این را باب مفاعله می گویند ضارب زید عمرو یعنی مثلا زید اول زد بعد عمرو جواب دارد بعد عمرو بعد زید زد این را باب مفاعله .

اما اگر شما بخواهید این حالتی که این مثلا می زند در صورت او آن می زند در شکم این هر دو با همدیگر مشغول زدن هستند اینجا را تضارب می گویند که ما به آن می گوئیم زد و خورد ، زد و خورد یعنی و لذا خوب دقت کنید این جا دارد عن تراض چون این جا نکته‌ی لطیف را اینجا نگفته ، تجارة عن تراض .

آن وقت عن در لغت عرب به معنای مجاوزه است ما در زبان فارسی مع الاسف عن و من را یک جور معنا می کنیم می گوئیم از ما در زبان فارسی لکن در زبان عربی این نیست سر این که نگفتند علی بن ابراهیم من ایبه گفتند عن ایبه آن نکته اش همین است چون در باب مجاوزه در باب عن عنه اعتبار هست مجاوزه یعنی یک شیئی را در نظر می گیرند یک شیئی دیگری از روی آن صادر این را نگاه می کنند اما در من منشأیت را حساب می کنند نشویت می گویند اصل من برای نشویت است ابتدا و اینها معانی بعدی هستند ۱۵ تا معنا در مغنی برای من گفته است آنها معانی بعدی هستند اصلش ، یعنی یک دفعه نگاه می کند منشأ حرکت کوفه بوده صرت من الکوفه ، یک دفعه تجاوز کرد یعنی مثلا از کوفه ، کوفه را پشت سرش گذاشت .

و لذا عرض کردیم معروف بین علمای اهل سنت ، علمای شیعه خیلی بحث نکردند اما واقعه بوده خیلی بحث نکردند ، علمای اهل سنت عن عنه را مساوق با اتصال می دانند ، شاید ۹۶٪ علمای اهل سنت در بحث درایة الحدیث عن عنه را مساوق با اتصال می دانند یعنی علی بن ابراهیم عن ایبه یعنی از پدرش شنیده است . عده ایشان گفتند نه عن عنه اعم است من از پدرم ولو از خود او نشنیدم از کسی دیگری شنیده باشم عن عنه را اعم می دانند .

در میان شیعه یکی از مشکلات همین بوده یکی از مشکلات در میان شیعه این بوده و لذا این را ما شرح مفصلی دادیم که این چیزی که مرحوم احمد اشعری گفته سهل بن زیاد دروغ گفته دروغ نگفته سهل بن زیاد اشتباه کرده احمد اشعری ، انصافا سهل بن زیاد دروغگو نبوده نه دروغ فنی است دروغ فنی مثلا سهل بن زیاد عن الوشاء ، احمد اشعری می گفته این از وشاء نشنیده این کتاب وشاء را از بازار خریده نقل می کند ، خوب سهل عقیده اش این بوده که اگر من از کتاب نقل می کنم می توانم بگویم عن الوشاء فرق نمی کند .

این بحث فکر است یعنی بحث مبنا است نه بحث دروغ است این یک مبنا است یک مبنا این است که عن عنه اعم از اتصال است این را ما نداریم دقت می کنید در کتب قدیم ما نداریم اما واقعه را داریم ، واقعه را داریم . اما از میان اهل سنت از همان قدیم که بحث های درایة الحدیث که تقریبا شروع شد این بحث را دارند آن وقت من نگاه کردم در اقوالشان شاید ۹۶٪ اقوال اهل سنت عن عنه را مساوی با اتصال می دانند .

یکی از حضار: ظاهرش هم همین است؟

آیت الله مددی: ها من نگفتند دقت کنید عن یعنی این کلام از او صادر شده است.

ولذا عرض کردم من بعضی از معاصرین اهل سنت دیدم نوشتند من در قدمایشان ندیدم دیگر حالا نمی دانم این معاصر از خودش در آورده یا واقعا بعضی هایشان دارند مثلا الان رسم است مثلا می گوید ویدل علیه جملة من الاخبار الان ما داریم یک: ما فی الکافی ما عن الکافی این ها آمدند گفتند این دو تا را با هم فرق بگذارید الان ما فرق نمی گذاریم می گوئیم ما فی الکافی یا ما عن الکافی می گوید اگر با سند به کافی دارید بگو ما عن الکافی اگر سند نداری از این کتاب کافی که در بازار موجود است بگو ما فی الکافی، اگر سند نداری بگو ما فی الکافی.

حرف قشنگی است انصافا حقا يقال حرف قشنگی است اما آیا مقید، اما اصحاب ما معلوم نیست مقید به این اصطلاح باشند حرف، حرف خوبی است. یعنی این دقت هایی که محدثین اهل سنت، عرض کردم همیشه به شما از قرن های سوم به بعد انصافا اهل سنت خیلی روی حدیث کار کردند خیلی زحمت عجیب و غریبی کشیدند اما وضع حدیث اولشان خراب است آن سه چهار طبقه اول وضعش خراب است طبقات پنجم و ششم یعنی ششم و هفتم خوب است اما طبقات اولشان خیلی وضعش خراب است و الا بقیه اش خیلی زحمت کشیدند آن وقت این دقت هایی بوده که اینها کردند علی بن ابراهیم عن ابیه یعنی از او شنیده اما اینها بعضی ها مبنایشان این بوده که نه حالا نشنیده کتابش را دیده باشد، حالا دیگر شرح این مبنا و شرح این مطلب احتیاج به یک توضیحاتی دارد که الان جایش این جا نیست.

علی ای حال اگر این باشد خوب دقت کنید تجارة عن تراض ببینید اولاً عن آورده یکی هم باب تفاعل آورده است، یعنی ظاهرش این است که این رضا همزمان است دقت می کنید؟ اگر این فرق را ما قبول کردیم تعاون غیر از اعانه است غیر از معاونه است، تعارض غیر از يعارض است باب التعارض و لذا ما عرض کردیم ما باب تعارض را قبول نکردیم تعارض ادله، تعارض روایات را قبول نکردیم، چون عرض کردیم تعارض فرع حجیت هر دو خبر است، ما چون حجیت خبر را قبول نکردیم.

کسانی که حجیت خبر را قبول ندارند صحیح نیست بگویند تعارض الروایات، اختلاف الاخبار اختلاف اشکال ندارد تعارض نمی شود گفت، تعارض به این معناست که هر کدام در عرض دیگری است و عرض کردیم این کلمه ی تعارض در هیچ یک از احادیث علاجیه ی ما نیامده است ها اشتباه نشود احتمالا احتمال می دهیم در قرن سوم در اصطلاحات اصولی آمده باشد چهارم اهل سنت اصلا ما کلمه ی

تعارض نداریم. فقط یک حدیث واحد داریم که مرفوعه‌ی زراره است درش، این که علامت جعلش یکی از علامات جعلش هم همین است ضعیف است فوق العاده، عده‌ای از علما دیدم چهل صفحه شاید پنجاه صفحه در نسبت به مرفوعه‌ی زراره و مقبوله‌ی عمر بن حنظله بحث کردند آن بحث همه‌اش باطل است چون مرفوعه‌ی زراره کلاً باطل است اساس ندارد کتاب عوالی اللآلی اساس ندارد، علی‌ای حال آن بحث‌ها بی اساس است کلاً بی اساس است.

مرفوعه‌ی زراره درش تعارض دارد فقط مرفوعه‌ی زراره، در هیچ یک از روایات علاجیه ما کلمه‌ی تعارض نداریم و عرض کردیم تعارض اصلش از عرض الطريق است این آقایان چرا تضاد نگفتند، این به این معنا بوده شما راه را ببینید افراد سوار اسب بودند الاغ بودند می‌رفتند اگر اسب را به عرض راه می‌گذاشت راه بسته می‌شد، عرض الطريق یعنی در میانه‌ی راه به عرض گذاشت به عرض راه گذاشت آن وقت اگر یک خبری را قبول می‌کرد یک خبری با او معارض بود می‌گفت عارضه یا عارضه یعنی این خبر آمده جلوی خبر من را می‌خواهد بگیرد اگر هر دو راه‌ها را بسته بودند آن وقت می‌گفتند تعارض روشن شد؟ هم این اسبش را وسط راه گذاشته بود هم او گذاشته بود این هم بر فرض اگر اسبش را صاف می‌کرد باز او بسته بود او صاف می‌کرد این بسته بود سر تعارض این است و لذا گاهی می‌گفتند یعارضه اگر می‌گفتند یعارضه یعنی ما این حدیث را ما قبول کردیم این معارضش است این در مقابلش ایستاده است معلوم شد کلمه‌ی تعارض و الا تعارض به این معنا نیست آن تضاد و تناقض در منطق داریم، اصلاً تعارض و سر تعارض از این جاست و این سرش هم این است که هر دو خبر حجتند لذا تعارض گفتند اصلاً سر باب تفاعلش این است این هم دقت کردید نکته را باب مفاعله نیاوردند چون هر دو خبر را حجت می‌دانستند و ما که هر دو خبر را حجت نمی‌دانیم حجت آن باشد که وثوق و اطمینان پیدا کنیم نمی‌شود وثوق و اطمینان به دو خبر پیدا کرد که، لذا یک خبر را معارض می‌گیریم یا اختلاف الاخبار به این نتیجه هم نرسیدیم اختلاف الاخبار.

عرض کردیم نخستین تالیفاتی که شیعه در تعارض دارد زمان موسی بن جعفر و حضرت رضا (ع) است، نخستین روایات ما در تعارض از خود اهل بیت زمان امام صادق (ع) است از امام باقر (ع) نداریم و نخستین تالیفات زمان موسی بن جعفر و حضرت رضا (ع) است یونس بن عبدالرحمن کتاب ایشان هم دو تا اسم برایش آوردند در فهرست شیخ و نجاشی یک جا علل الحدیث یک جا اختلاف الحدیث و هر دو درست است هم علل الحدیث اصلاً تعارض الروایات نمی‌گفتند این بعدها آوردند در کتاب‌های ما تعارض روایات را بحث کردند بحث تعارض و لذا هم عرض کردیم ما قبول نکردیم تعارض را کلاً قبول نکردیم اختلاف را قبول کردیم اما تعارض را قبول نکردیم این نکته‌ی فنی اش.

آن وقت بینید تجارة عن تراض ، تراضی یعنی دو طرف راضی باشند در باب فضولی رضایت مالک بعد می شود در حین نیست ، چون این شرح نداشت شیخ این شرح را من گفتم ، چون مرحوم شیخ این شرح را ندارد از باب تفاعل این شرح را نداده و لذا امروز هم تکرار کردیم درس را نمی دانم نکته روشن شد یعنی وجه تمسک به این آیهی مبارکه این است که ظاهرش این است که تجارت صادر شده باشد در حالی که هر دو این دو تا رضا هست دو تا رضای مالک هست .

اما در باب فضولی رضا هست اما رضا بعد پیدا می شود رضای از یک طرف هست طرف دیگر بعد مالک اجازه می دهد ، ظاهر تراضی ، روشن شد ؟ ظاهر تراضی عن رضا اگر می گفت تجارة عن رضا منکم خوب قبول عن رضا ، اما ظاهراً تجارة عن تراض که این تجارت ، آن وقت کلمه ی عن هم آورده من نیاورده یعنی این تجارت در وقتی که می خواهد حاصل بشود باید از رضایی که طرفین با هم دارند این رضایی که طرفین با هم دارند این رضا از آن جا پیدا بشود نه اینکه یک رضا الان پیدا بشود یک رضا بعد پیدا بشود این با باب تفاعل نمی سازد . اگر شیخ یا مرحوم نائینی یا آقای خوئی این مطلبی که من عرض می کنم بنده فقط عرض می کنم در کتاب دیگری هم نیست چون بحث گذشت سابقاً به این تفصیل نگذشت گفتیم امروز اقلاً یک توضیحی بدیم این تجارة عن تراض که به آن تمسک می کنند نکته ی فنی اش این است .

البته ایشان بعد می گوید و فيه أنّ دلالة على الحصر ممنوعة بعد ایشان می گوید حصر نمی کند چون لإنتقطاع الإستثناء كما هو ظاهر اللفظ و صريح محكي عن جماعة من المفسرين ، عرض کردیم کرارا مرارا مرحوم شیخ متأسفانه کتابخانه ی بسیار کوچکی داشته غالباً می گوید محکی ، محکی خودش در اختیارش نبوده است ، یکی کتابی چند تا رساله ی شیخ چاپ شده در این مرکز احیاء آثار شیخ نمی دانم رساله ی صومش است یا نکاحش است یادم رفته است، در آن جا دارد که من از کتب حدیث فقط استبصار را دارم کتب حدیث هم نزد ایشان نبوده فقط استبصار را دارم تصادفاً استبصار ایشان موجود است استبصار ایشان نسخه ی نفیسی هم هست استبصاری که در اختیار ایشان بوده یکی از دوستان ما به من می گفتم نزد من است آن نسخه نزد من است، الان در قم هم موجود است نسخه ی استبصاری که نزد مرحوم شیخ بود. در مکاسب یادم نمی آید اما در آن کتاب یادم می آید که ایشان می گوید از کتب حدیث من فقط استبصار را دارم خیلی شیخ و لذا غالباً محکی است همه اش المحکی عن المفسرين .

ضرورة عدم كون التجارة فرداً من الباطل خارجاً من حکمه ، که این عرض کردم این هم یک بحثی دارد که خیلی ریشه دارد است و باز دیگر امروز هم خسته شدیم عرض کردم معروف است معروف بین علما این است که استثناء فرق با او در داخل مستثنی در مستثنی منه داخل هست لکن حکم شاملش نمی شود ، مثلاً جاء القوم الا زید ، زید از قوم هست اما حکم که مجیء باشد شاملش نمی شود .

مرحوم نجم الائمه‌ی رضی در شرح کافیه البته ایشان انفراد دارد انصافاً اهل حدیث و اهل ادب مطلب ایشان را قبول نکردند ایشان می‌گویند تناقض لازم می‌آید اگر گفت جاء القوم یعنی زید آمد بعد بگویند الا زید یعنی زید نیامد این تناقض است ندیدم از نحوی‌های دیگر من فعلاً ندیدم اگر آقایان دیدند بحث دیگری است ایشان در شرح کافیه این مطلب را اشکال می‌کند .

و لذا ما یک احتمال دادیم چون کسی دیگر احتمال نداده من عرض می‌کنم مطالبی را عرض می‌کنم که کسی تا حالا نگفته احتمال دادیم بحث حکومتی را که مرحوم شیخ انصاری مطرح کردند این ریشه‌هایش به همین کلام رضی برگردد ، حکومت خروج موضوعی است لذا مرحوم رضی می‌گویند اینجا خروج حکمی نیست خروج موضوعی است اصلاً ، دقت کردید ؟ ما در ادبایدم نمی‌آید لذا شیخ هم همین طور می‌گویند بله ببینید فرداً من الباطل خارجاً حکمه ، موضوعاً در موضوع داخل است فقط حکماً خارج است .

مرحوم نجم الائمه‌ی رضی در آنجا دارد که جاء القوم الا زید موضوعاً خارج است یعنی معنای آن عبارت این است القوم الا زید جائی ایشان می‌گویند معنایش این است خیلی عجیب است می‌گویند و الا اگر بگویم در قوم داخل است تناقض لازم می‌آید خیلی حرف عجیبی است که ایشان می‌زنند و من فکر نمی‌کنم مرحوم شیخ انصاری ظواهرش نشان نمی‌دهد کتاب رضی را دیده ، این حکومتی که بعدها از زمان شیخ خیلی معروف شد اگر دقت بکنید همینطور است خروج موضوعی است نه خروج حکمی . اول آمدند خروج حکمی را مطرح کردند اسمش را تخصیص گذاشتند اکرم العماء الا الفساق .

این را هم چون آقایان توضیح ندادند عرض کردیم این را هم اولین کسی که ما داریم تعبیر به تخصیص تا آنجایی که من می‌دانم شافعی در رساله‌اش است ، تعبیر به تخصیص می‌کند . لکن معلوم نیست این درست باشد و این بین شیعه خیلی جا نیافتاد در شیعه از اوایلی که بین شیعه خیلی خوب رایج شد زمان شیخ طوسی است ، یعنی کم کم در اصول تخصیص یک جمع عرفی حساب شد تخصیص را تناقض ندانستند که مرحوم نجم الائمه‌ی رضی می‌گویند .

این اصطلاح که الان ما می‌گوییم تخصیص یک جمع عرفی است جمع مقبول است تخصیص اصلاً در تعارض نیست ، الان متعارف شده بین ما خیلی این ریشه‌اش برمی‌گردد به اوائل قرن دوم و اواخر قرن اول این را شافعی گفته و این سر این شد که مرحوم شیخ طوسی تعارض خیلی از روایات را با تخصیص برداشت در تهذیب و استبصار با تخصیصی که این گرفته بود چون تخصیص هم در آن زمان رایج شده بود مثل زمان ما ، الان اگر کسی بگوید تخصیص نیست خوب تعجب می‌کنیم مثل اینکه بگوید خبر واحد حجت نیست .

و لذا عرض کردم مرحوم نجم الاثمه‌ی رضی که می‌گوید آقا این خروج موضوعی است خروج حکمی نیست ، بینید شیخ هم این جا این کلام شیخ هم روی همین مبنای معروف تخصیص است که در تخصیص خروج حکمی است نه خروج موضوعی . نجم الاثمه‌ی رضی می‌گوید در تخصیص خروج موضوعی است . یعنی اول زید را از قوم خارج می‌کنیم بعد نسبت مجیء می‌دهیم ، نه اول نسبت مجیء را به قوم می‌دهیم بعد زید را خارج می‌کنیم از این نسبت ، دقت کردید ؟ و ما توضیحات مفصل‌تری در این جهت در مطالب هم در حکومت و اینها داریم که حالا دیگر جایش این جا نیست فقط ...

و اما سیاق التحدید دیگر این مطلبی که ایشان ، دیگر معلوم شد که ، اما این که این استثناء منقطع است یا متصل است این بین آقایان بحث است بالباطل را غالبا بآ به معنای مقابله گرفتند و لذا گفتند مثلا آدم یک سوسکی را بفروشد به ده هزار تومان یعنی پولی بدهد مقابل چیزی که باطل است ارزش ندارد بی ارزش است . مرحوم آقای خوئی و عده‌ای از آقایان دیگر به معنای سببیت گرفتند و لذا حصر هم نشده یعنی انقطاع نشده است .

در مغنی در بحث الا اگر یادتان باشد یک تبیهی دارد که قال بعضهم که این آیه‌ی مبارکه هست که الا تنصروه فقد نصره الله می‌گوید من هنوز نفهمیدم این الا تنصروه الا استثنای منقطع است یا متصل است . خدا رحمت کند مرحوم آقای ادیب که درس ایشان می‌رفتیم می‌فرمود باید به این آقا گفت این استثناء منقطع از علم است یا متصل به جهل این اصلا الا استثناء نیست این ان لا بوده است ان لا تنصروه ، خدا رحمت کند آقای ادیب می‌فرمود که این ، البته مغنی توضیح می‌دهد که این الا نیست اصلا که حالا تو بگویی متصل است یا منقطع این اصلا الا نیست الا تنصروه فقد نصره الله این در کتابتا الا می‌نویسند و الا ان لا تنصروه بوده ان لا تنصروه اگر شما نصرت نکنید نصره الله دقت کردید ؟ و آقای ادیب شوخ می‌کرد که این متصل به جهل است و منقطع از علم یک آقای این طور گفته است رضوان الله علیه .

علی ای حال کیف ما کان ایشان مرحوم آقای خوئی بآ را به معنای مقابله گرفتند سببیت به سببی مثل قمار مثل اسباب باطل مثل مثلا حض و نصیب این چیزهایی که باطل است مثل ربا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل را گرفتند.

بله و اما سیاق التحدید الموجب لثبوت القید مفهوم القید مراد ایشان از قید در اینجا همان مفهوم وصف است ، فهو مع تسلیمه اگر قبول بکنیم که این در مقام ، این البته تسلیمه بیشتر می‌خورد به حرف اخباری‌ها چون اخباری‌ها به حساب ظواهر کتاب را حجت نمی‌دانستند ، یعنی شاید مراد مرحوم شیخ این باشد .

ما عرض کردیم به ذهن خود بنده آمده حالا نمی دانیم بهترین نکته ای که می شود برای اخباری ها گفت که خود اخباری ها هم نگفتند این را ما اضافه کردیم شاید مراد اخباری ها این باشد که آیات کتابی از قبیل قانون اساسی اند ، قانون اساسی اخذ به اطلاق و تقییدش نمی شود کرد قانون مدنی را می شود اخذ به اطلاق کرد. شاید مرحوم شیخ نظرش این است که اینجا از قبیل قانون اساسی است نه از قبیل ماده ی قانونی که به آن بگوییم تمسک به تحدید بکنیم بگوییم در مقام بیان حد دقیقاً است .

إذا لم یکن للفقید فائدةً أخرى بعد طول کشید ، بعد مع احتمال ، یک احتمال دیگر هم مرحوم شیخ دارند که آن یكون عن تراض خبراً بعد خبر ، یعنی کانما این طور باشد ، إلا أن تكون تجارةً وإلا أن تكون عن تراض ، این طوری لکن عرض کردیم در محل خودش اگر این مطلب شیخ درست باشد ایشان باید ملتزم بشود که قطعاً ملتزم نمی شود باید بگوید مطلق عقود رضائی صحیح است هر جا رضاء داشتیم ما درست است مطلق این عقود رضائی و من توضیح عرض کردیم ما الان متعارفمان این است که عقود شکلی را صحیح می دانیم عقود رضائی را صحیح نمی دانند آقایان که منشاء غرر هم هست توضیحاتش را کرارا عرض کردیم تا آخر .

ومن المعلوم أنّ السبب الموجود لحل الأكل في الفضولي إنما نشاء من التراضي مع أنّ الخطاب لا تأكلوا أموالكم لملاك لأموال والتجارة الفضولي إنما تسهيل تجارة المالك بعد الإجازة ، این ها درست است اما عرض کردم اشکال سر جهات دیگری است که من گفتم. وقد حکي عن المجمع أنّ مذهب الإمامية والشافعية وغيرهم أنّ معنى التراضي بالتجارة إمضاء البيع بالتفرغ أو التخيير بعد العقد ولعله ما يناسب ما ذكرنا من كون الظرف ، نه این مناسب است با اینکه عقد فضولی را درست نمی دانند ایشان کم لطفی فرمودند . علی ای حال چون این مطالب شرح داده شد دیگر ...

آن چه که در این جا آقایان دارند مثل مرحوم نائینی ، مرحوم نائینی متنبه یک نکته ای شدند و آن اینکه در اینجا نگفته عقد عن تراضی باشد گفته تجارت عن تراضی باشد و تجارت مسبب است عقد سبب است ، یعنی آن که مهم است آن مسبب که تجارت باشد خرید و فروش آن روی تراضی باشد نه اینکه عقدی که لفظی است عقد عرض کردم یک اصطلاحی است در کتب اصول در کتب فقه اهل سنت و شیعه الان توجه به آن نشده اصلاً لفظ عقد یعنی انشاء لفظی ، عقد یعنی انشاء لفظی .

اگر شما با فعل انشاء بکنید معاطات را عقد نمی گویند ، اصلاً عقد یعنی انشاء لفظی یک اصطلاحی است این اصلاً خودش اصطلاح است دقت کنید عقد یعنی انشاء لفظی . مرحوم نائینی می خواهد بگوید در اینجا نیامده که انشاء لفظی تراضی باشد در اینجا دارد تجارت ،

تجارت مسبب از این انشاء لفظی است آن عن تراضی باشد ، یعنی حصول ملکیت عن تراضی باشد و اینجا حصول ملکیت عن تراضی است ، دقت کردید ؟ مرحوم نائینی از این راه .

ما در محل خودمان ، وقت هم گذشت حالا اگر یک لحظه من فقط بگویم ، ما در محل خودش عرض کردیم اولاً کلمه‌ی اکل احتمالاً مطلق تصرف باشد در آیه‌ی مبارکه دارد لیس علیکم جناح أن تأکلوا من بیوتکم و بیوت آبائکم أو ما ملکتم مفاتحه ، خانه‌ای که کلیدش را به شما دادند اشکال ندارد ، حالا شما در خانه‌ای وارد شدید کلیدش را به شما دادند آنجا روی میز مثلاً من باب مثال میوه بود می‌گویند اشکال ندارد می‌شود بخورید لا جناح علیکم أن تأکلوا ، ولكن سؤالی که الان در فقه مطرح است ، می‌شود آنجا نماز هم بخوانیم ؟ می‌گویند چون آن آیه‌ی مبارکه فقط اکل را اجازه داده تصرف را به نحو نماز را اجازه نداده است این در عروه در بحث مکان مغصوب آمده آنجا گفتند مراد از تأکلوا مطلق تصرف است اگر کلید داد نه اینکه میوه را بشود بخورید اما اگر پتو بود روی پتو نشین ، این نیست معنای اولاً کلمه‌ی اکل این است .

ثانیاً عرض کردیم در قرآن این را آقایان توجه نکردند من نمی‌دانم چرا توجه نکردند خیلی هم من حواسم جمع نیست نمی‌دانم چطور شده اینجا لا تأکلوا اموالکم یک لا تأکلوا اموالکم داریم یک لا تأکلوا اموالکم بینکم داریم اینجا بینکم درش دارد توجه نکردند ، در این آیه فقط بینکم دارد . این بینکم با اکل اموالکم مراد در معاملات یعنی در روابط اجتماعی در کارهای اجتماعی یعنی در معاملاتی که در جامعه چون در لغت عرب گاه گاهی یک مطلبی را به لفظ مفرد می‌آورند گاهی هم به لفظ جمع یعنی دو تا لفظ می‌آورند که یک معنا دارد مثلاً در روایت دارد یداً بید ، یداً بید یعنی نقداً می‌شود گفت نقداً این یداً بید یعنی نقداً . اکل مال بینکم این بینکم را دقت نکردند .

و لذا بالباطل باید بشود بالاسبابی که باطل است به وسیله‌ی اسبابی که باطل است و اگر ما تجارت را چون عرض کردم من سه چهار معنا برای تجارت در مجموع اصطلاحات ما وجود دارد تجارت را به عنوان به اصطلاح مراد ملکیتی که بر اثر قرارداد پیدا می‌شود یعنی شما با قراردادی که به اصطلاح بین خودتان انجام می‌دهید اموال را جابجا می‌کنید نمی‌شود تصرف کرد در این جابجایی‌ها صحیح نیست مگر قراردادی باشد که با تراضی باشد تجارت را کنایه از قرارداد بگیریم ، نه تجارت را خصوص بیع بگیریم و الا شما با اجازه هم می‌توانید استفاده بکنید ، تجارت را اینجا به معنای بیع گرفتند .

عرض کردم کتاب المتاجر که در لمعه آمده به معنای بیع است خصوص بیع است خرید و فروش است اما تجارت همیشه خرید و فروش نیست ، اگر آیه‌ی مبارکه را اینجا معنای واضح آیه ناظر باشد به مبادلات مالی در جامعه نه خود اکل مال و مراد از اکل هم در اینجا

نتیجه یعنی شما اگر می خواهید در روابط اجتماعی اموال همدیگر را جابجا بکنید باید یک سببی باشد که یعنی تجارتي باشد قراردادی باشد و این قرارداد با تراضی باشد نه اینکه تراضی به تنها کافی است که شیخ احتمال داده است ، تجارت هم به معنای خصوص بیع نگیریم .

و اصولاً من عرض کردم من خود من ارتکازم این است نمی دانم حالا البته من گاهی می گویم که من ارتکازم شاید از بعضی از عرب ها هم قوی تر باشد از بس که مانوس هستم با لغت عرب و با ادبیات عرب من احساس می کنم این الا اصلاً در اینجا استثناء نیست کلاً به معنای مثل بل مثل لکن مثل استدراک است ، استثناء نیست ، اصلاً حالت استثناء ندارد . لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل لکن مثلاً به صورت قراردادهایی باشد که مورد رضای طرفین است قرارداد ، تجارت را به معنای خصوص خرید و فروش نگیریم .

اگر این معنا شد این مشکلاتی را که مرحوم شیخ در اینجا سعی کردند مطرح کردند جواب بدهند خود به خود حل می شود و العلم عند الله چون خیلی جدید است مطالبش دیگر بعد تأمل بفرمایید .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين